

تحلیل شخصیت اسطوره‌ای ادیب شهریار در نمایشنامه سوفوکل و شیرویه در منظومه خسرو و شیرین

علیرضا کاظمی‌ها*

رامین محرمی**

مهرداد رحمانی***

چکیده

در بین متون کهن دنیا، داستان ادیب شهریار به عنوان شاخصی برای ارتباط و شباهت اساطیر با داستان‌های تاریخی شمرده می‌شود زیرا نمونه‌های فراوانی در بین تواریخ ملل یافت می‌شود که در آن‌ها پسر با پدر خود دشمنی دارد مثلاً در خود داستان‌های یونانی نیز اگر به عصر پیشا انسانی و دورانی که در آن، خدایان ابتدایی با یکدیگر نبرد می‌کردند، دورانی تاریک که حتی خورشید هم در آن جایگاهی نداشت، آب دریاها می‌جوشید، زمین لرزه‌ها زمین را در ید قدرت خویش گرفته بودند، مراجعه کنیم، خواهیم دید که جنگ‌هایی در بین پدران و پسران، پیوسته در این اساطیر رخ می‌داده است. از همان آغاز عصر اسطوره در یونان، کروئوس، فرزند اورانوس با او جنگید و قطعه قطعه‌اش نموده، قدرت او را به دست آورد و در ادامه، فرزندش زئوس با اخته نمودنش، او را از قدرت خلع نمود. در عصر تاریخی - اسطوره‌ای یونان نیز همین رخداد در اسطوره ادیب شهریار رقم می‌خورد. او که ناخواسته پدر را کشته و با مادر خویش ازدواج می‌کند و در نهایت با مرگی غم‌انگیز از دنیا می‌رود، سرچشمه تشکیل دیدگاهی به نام «عقدۀ ادیب» نیز شده است. اما از این

moharami@uma.ac.ir

*دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

alirezakazemiha@yahoo.com

**دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

Mehrdadrahmani23@gmail.com

***کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۵



گذشته، داستان او در ادبیات غنی و بس کهن فارسی نیز نمونه‌ای دارد. از آنجا که ایران و یونان از زمان هخامنشی با هم روابط، کشمکش‌ها و دشمنی‌هایی داشته‌اند، لذا داستان‌های آنان نیز -طبق دیدگاهی که همه اساطیر را دارای یک ریشه می‌داند که در گذر زمان تغییر و تحول یافته و در سرزمین‌های مختلف دارای شاخ و برگ شده‌اند- با یکدیگر شباهت فراوان دارد. یکی از این داستان‌ها نیز منظومه مشهور خسرو و شیرین نظامی گنجوی است. در این منظومه، شیرویه فرزند خسرو، نمونه‌ای برای ادیب شهریار است و شخصیتی بس شبیه بدو دارد. بدین خاطر در این جستار بر آن شده‌ایم تا عناصر همگونی این دو فرد و داستانشان را بازناسیم و در نتیجه آن توانستیم ثابت نماییم که به دلیل اقوی بودن ویژگی‌های مشترکی که در بین ادیب و شیرویه به چشم می‌خورد، می‌توان قائل بدین سخن شد که از دیدگاه «اسطوره- تشبیه» که در آن، یکی از طرفین تشبیه، شخصی اسطوره‌ای است، شیرویه در حکم مثبته به تفضیلی برای شخصیت ادیب شهریار است.

کلیدواژه‌گان: اسطوره، تشبیه، ادیب شهریار، خسرو و شیرین، شیرویه

مقدمه

برخی از اساطیر و روایات داستانی از تقابل فرزند - که معمولاً نیز ذکور است - با پدر خویش سخن می‌گویند. این تقابل می‌تواند دلایل بسیار داشته باشد مثلاً یکی از این دلایل، واگذاری تاج و تخت پادشاهی از جانب پدر به پسر عنوان شده است چنان که در داستان گشتاسپ فرزند لهراسپ در شاهنامه همین تقابل و کشمکش وجود دارد و پس از آن نیز در داستان اسفندیار و گشتاسپ، شاهد آنیم. به گونه‌ای که اگر به نقل این داستان در شاهنامه رجوع کنیم، می‌بینیم که گشتاسپ برای واگذاری پادشاهی خویش به فرزندش هیچ میل و اشتیاقی ندارد لذا او را با مشورت با جاماسپ به سرزمین سیستان می‌فرستد تا مرگش به دست تهم، پور دستان اتفاق بیفتد و در واقع، این گشتاسپ است که اسفندیار را می‌کشد چنان که خود اسفندیار نیز در لحظات پایانی زندگی خویش بدین امر اذعان دارد. اما در جایی دیگر از همین کتاب، شاهد قتل پدر از جانب پسر هستیم (شیرویه و خسرو پرویز). این داستان که با جزئیات کاملتری در منظومه خسرو و شیرین



نظامی گنجوی نقل شده است، یادآور شخصیتی اساطیری موسوم به ادیپ در نمایشنامه سوفوکل نیز است.

بیان مسأله

شبهات داستان‌های مذکور در ادبیات ملل، گاه تا به حدی است که ممکن است در وهله اول چنین به نظر برسد که: اصلاً فقط یک داستان بوده و داستان‌های دیگر به تبعیت و تقلید از داستان مادر در طول تاریخ، از جانب ملل دیگر پدید آمده‌اند همانگونه که شعرا نیز به همین منوال به تقلید از یکدیگر پرداخته و یک داستان را به گونه‌های بسیار نقل کرده‌اند و تنها نبوغی که برخی از آنان داشته‌اند، این بوده است که نام شخصیت‌های داستان را تغییر داده‌اند. از این نظر، آنگاه که به مطالعه داستان ادیپ شهریار می‌پردازیم و در پی آن، داستان شیرویه در منظومه خسرو و شیرین یا شاهنامه را از نظر می‌گذرانیم، پیوندی در بین این دو داستان در می‌یابیم.

براعت استهلالی که در باب هریک از این دو فرد، از آغاز زندگیشان، در پرده پیشگویی غیب گویان یونانی و منجمان و موبدان ایرانی، ارائه می‌گردد و سپس احوالی که هر یک از این دو شخص دارند، غرابشان از مولود خود، نفرت پدر از آن دو، پرورش یافتن دور از نظر پدر، قتل او، تصاحب مادر- اگرچه ادیپ نه به هویت پدر و نه مادر خود واقف بود و از این نظر با شیرویه در تباین تمام است- اما این عدم آگاهی نیز پرده سیاه اعمال ناشایستش را از چهره او کنار نمی‌زند- و سرانجام مرگی غمبار که برای هر دوی این افراد رقم خورده است، عقیده نفوذ عناصر داستان ادیپ شهریار در خسرو و شیرین نظامی یا حتی شاهنامه فردوسی- با توجه به این که داستان ادیپ یک اسطوره و داستان شیرویه یک تاریخ است- حال هرچقدر هم کهن باشد- را تقویت می‌کند اما باید بتوان دلایلی نیز مبنی بر این شباهت و نفوذ داستان یونانی در همتای ایرانی اش ارائه نمود و به قول معروف شیخ اجل:

سخن تا نگفتی دل آسوده دار و لیکن چو گفتی دلش بیار



سؤالات پژوهش

- ۱- چه عناصری حاکی از تأثیرپذیری داستان یا حتی خود شخصیت شیرویه در خسرو و شیرین از ادیب شهریار، در بین سخنان نظامی و دیگران وجود دارد؟
- ۲- برطبق کدام استدلال می‌توان قائل به وجود عقده‌ای نظیر عقده ادیب در داستان خسرو و شیرین شد؟
- ۳- چه استدلالی وجود دارد که بر اساس آن بتوان به قطعیت در باب تأثیرپذیری داستان ایرانی از داستان یونانی شد؟

پیشینه پژوهش

در این باب، مقاله‌ای که به تحلیل داستان خسرو و شیرین نظامی از دیدگاه نمودیابی اسطوره ادیب شهریار در آن به عنوان یکی از طرفین تشبیه، با توجه به وجه شبه‌هایی که در این دو فرد موجود است، پرداخته باشد، یافت نشد اما مقالاتی نیز به رشته تحریر درآمده‌اند که به موضوع مورد بحث این جستار، نزدیکند و لذا آن‌ها را از نظر می‌گذرانیم:

۱- «پدران و پسران به روایت تاریخ و شاهنامه فردوسی. خسرو پرویز، شیرویه و شیرین شاهدخت»: سلیمان امین زاده، فصلنامه مسکویه، س ۵، ش ۱۴ (سال ۱۳۹۰)، صص ۲۹-۴۳. در این مقاله، نگارنده، ماجرای پدرکشی و قصد ازدواج با مادر از جانب شیرویه را به عنوان بخشی از پژوهش، مورد بررسی و تحلیل قرار داده و چنین ادامه داده است که: این امر، سخت مذموم بوده و در بطن داستان نیز به بررسی شخصیت خسرو پرویز، زندگی تاریخی و جنگ‌های او و همچنین شخصیت شیرین، نژاد و دیار او پرداخته است اما سخنی در باب این که این امر، از دیدگاه طرفین تشبیه، می‌تواند با داستان ادیب شهریار نیز مورد مقایسه قرار گیرد، به میان نیاورده است و اهم و اعم سعی نگارنده بر ذکر ماجرای تاریخی و شخصیت خسرو و شیرین و پندی اخلاقی از زبان فردوسی و ایرانیان عهد او بوده است.

۲- «تحلیل نمادها و کهن‌الگوها در بخشی از خسرو و شیرین نظامی»: مرتضی میرهاشمی، طیبیه جعفری، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، ش مسلسل ۲۲۴ (پاییز و



زمستان ۱۳۹۰) صص ۱۱۵-۱۳۱: نگارنده در آن، کهن‌الگوی باززایی را بررسی کرده و با تحلیل بخش‌های گنج‌خانه خسرو پرویز، گنج‌های پنهان او، کلید طلایی، صندوق مرمین درون طاق، طلسم طلایی و شمایل حضرت ختمی مرتبت (ص) به اثبات وجود این کهن‌الگو در منظومه مذکور پرداخته و چنین نتیجه گرفته که: این مواد، دستیابی به کمال را در بر دارد.

۳- «خویدوده در شواهد تاریخی و بررسی آن در بخش تاریخی شاهنامه فردوسی»: مریم خادم از غدی، محمد نوید بازرگان و محمود طاووسی، مجله ادب حماسی، س ۱۰، ش ۱۷ (بهار و تابستان ۱۳۹۳) صص ۳۳-۵۵: نگارنده در این جستار به بررسی وجود آیین ازدواج با محارم در بین اقوام کهن ایرانی پرداخته و سپس با شاهد آوردن از متون تاریخی و ادبی اعم از شاهنامه، تاریخ یعقوبی و خسرو و شیرین، به اثبات وجود این سنت در بین ایرانیان روی آورده است و در ادامه به ذکر نظرهای موبدان و مبلغین زرتشتی ایران و هندوستان پرداخته است و تمام سخنی که در این مقاله از باب ارائه شاهد از خسرو و شیرین نظامی آمده، عبارت «در منظومه خسرو و شیرین، شیرویه، پسر خسرو پرویز، بعد از مرگ پدر، به خواستگاری شیرین همسر خسرو پرویز می‌رود» است. (نک: پژوهشنامه ادب حماسی، س ۱۰، ش ۱۷، بهار و تابستان ۹۳، ص ۴۴)

۴- اما شبیه‌ترین پژوهشی که ممکن است با پژوهش حاضر ارتباط داشته باشد، مقاله‌ای است با عنوان «بررسی عملکرد ادیب در نمایشنامه ادیب شهریار و شیرویه در اثر خسرو و شیرین نظامی» نوشته آقای عبدالصمد دشتی که در مجله مطالعات هنر و فرهنگ، ش ۸ (پاییز ۱۳۹۷) به چاپ رسیده و تمام تلاش نگارنده آن، بررسی ارتباط میان پدر و پسر در اساطیر و تاریخ ایران و یونان از دیدگاه جامعه‌شناسی، اسطوره‌شناسی، ساختارشناسی و نشانه‌شناسی ساختارگرا بوده است. البته ناگفته نیز نماند که پدرکشی و ازدواج با مادر و عقده ادیب نیز در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته اما آنچه که گفته شده، از دیدگاه جامعه‌شناسی بوده نه تحلیل و مقایسه تطبیقی دو شخصیت مذکور و ذکر شباهت موجود در بین آن‌ها و نقد آن‌ها از دیدگاه تشبیهی - که محور پژوهشی مقاله این جانب است - و هیچ کدام از شواهد متنی مستخرج از شاهنامه، خسرو و شیرین و اساطیر یونانی که در پژوهش حاضر، ارائه می‌گردد، در مقاله آقای دشتی - حتی یک مورد - نیز ذکر نشده و هدف نگارنده بیان محبوبیت پدر در هر شرایطی - در ایران و تقدّم او بر پسر، و عکس



این قضیه در یونان باستان - از دیدگاه تقابل گذشته (پدر) با آینده (پسر) در این کشور و ایران باستان بوده و بدین نتیجه رسیده است که: چون که در اساطیر یونان و عموماً ملل غربی، مردمان توجّه بیشتری به آینده در مقایسه با گذشته داشته و دارند، پس پدرکشی امری عادی و غیر مذموم است اما در ایران برعکس این امر حاکم بوده و پیوسته، گذشته بر آینده مقدم شمرده می‌شود و لذا نباید در برابر پدر ایستاد و از او نافرمانی نمود و به همین دلیل است که می‌بینیم سهراب در برابر رستم شکست می‌خورد و می‌میرد.

بحث

برای این که بتوانیم این دو فرد را با یکدیگر تطبیق دهیم و وجوه شباهتی که در بین آنان موجود است را از نظر اقوی و اضعف بودن برشمرده، تا بر آن اساس بتوانیم به اثبات فرضیه فضل شیرویه بر ادیب از نظر طرفین تشبیه و دیدگاه اسطوره تشبیه دست یابیم، باید موارد مشابه بین این دو را بیان کنیم و آن‌ها را در برابر هم قرار دهیم تا بدینوسیله، امکان مقایسه این دو فراهم آید. نگارنده این سطور با مراجعه به منابع موجود در باب دو فرد مذکور، موفق به استخراج هفت فاکتور مشترک در بین ادیب و شیرویه گردید که در اینجا آن‌ها را ارائه می‌نمایم:

۱- در باب آینده ادیب و شیرویه، هردو، پیشگویی شومی آنان از سوی کاهنان انجام می‌گیرد.

«در باره تولد ادیب پیشگویی بدی شده بود. در روایتی که از سوفوکل باقی است، موضوع پیشگویی این بود که فرزندی که در شکم ژوکاست [مادر ادیب] است، پدر خود را خواهد کشت ولی بنا به روایت آشیل و اوری پید، پیشگویی قبل از باردار شدن مادر ادیب به عمل آمد، به این ترتیب که به لایوس، پدر ادیب خبر رسید که از هر اقدامی برای بچه دار شدن خودداری کند چون در صورتی که صاحب پسری شود، آن پسر نه تنها او را خواهد کشت بلکه موجب بدبختی‌هایی خواهد شد که همه خانواده او را فنا خواهد کرد، لایوس به این امر توجهی نشان نداد و پسر او، ادیب بعدها موجب نیستی او شد.» (گریمال، ۱۳۹۱، ج ۲، ۶۳۷)



ذکری از توگد شیرویه در خسرو و شیرین نظامی نیامده و اولین جایی که از او یاد می‌کند، در حدود ده سالگی اوست اما، برای این پژوهش نیاز به دانستن احوال زمان توگد او نیز داریم لذا برای یادکرد این مورد به ارائه گفتار حکیم توس می‌پردازیم. فردوسی در این باره می‌گوید:

«چو شب کودک آمد گذشته سه پاس / بیامد بر خسرو اخترشناس

از اخترشناسان پرسید شاه / که هر کس که دارند اختر نگاه

بدیدی که فرجام این کار چیست / ز زیج اختر این جهاندار چیست؟

چنین داد پاسخ ستاره شمر / که بر چرخ گردان نیابی گذر

از این کودک آشوب گیرد زمین / نخواند سپاهت بر او آفرین

هم از راه یزدان بگردد به نیز / از این بیشتر چون سراییم چیز؟» (فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۰۸)

۲- هر دوی آنان در دوران کودکی از جانب پدر، منفور دانسته شده بدین حالت که ادیب تبعید شده و شیرویه - آنگونه که از سخنان خسرو پرویز بر می‌آید- مورد قبول او نیست.

«هنگامی که هاتف دلفی به لایوس هشدار داد که وی به دست پسرش نابود می‌شود، لایوس تصمیم گرفت از تحقق این پیشگویی جلوگیری کند. چون آن پسر زاده شد، پاهای او را به هم بست و او را در کوهی رها کرد تا هرچه زودتر از بین برود. پس از آن، هراس از دل بیرون کرد، زیرا کاملاً مطمئن شده بود که او بهتر از خدایان می‌تواند از آینده خبر بدهد. او حتی از این عمل ابلهانه نیز متنبه نشد.» (همیلتون، ۱۳۷۶، ۳۵۰، نیز ر.ک: گریمال، ۱۳۹۱، ج ۲، ۶۳۷)

اما خسرو پرویز از زمان کودکی شیرویه، از او نسبت به شیرین در هراس بود. نظامی در این باره از زبان خسرو گوید:

«سرای شه از او (از شیرویه) پردود می‌بود / وز او شه نیز ناخشنود می‌بود

بزرگ او مید را گفت: ای خردمند / دلم بگرفت از این وارونه فرزند

ز بد فعلی که دارد در سر خویش / چو گرگ ایمن نشد بر مادر خویش» (نظامی، ۱۳۶۳، ۴۵)



و جالب توجه است که در هر دوی این داستان‌ها، هیچ سخنی از نقش مادر برای طرد کودک یا تنفر از او به چشم نمی‌خورد و هر فعلی که انجام شده تنها از سوی پدر بوده است. فردوسی درباره تنفر خسرو از شیرویه، اینگونه گزارش می‌دهد:

چو شیرویه را سال شد بر دو هشت	به بالا ز سی سالگان برگذشت
بیاورد فرزندگان را پدر	بدان تا شود نامور پرنهر
همی داشت موبد مر او را نگاه	شب و روز شادان به فرمان شاه
چنان بُد که یک روز موبد ز تخت	بیامد به نزدیک آن نیکبخت
چو آمد به نزدیک شیرویه باز	همیشه به بازیش بودی نیاز
یکی دفتری دید پیش اندرش	نوشته کیلیه بر آن دفترش
به دست چپ آن جوان سترگ	بریده یکی خشک چنگال گرگ
سُروی سرِ گاوِ میشی به راست	همی این بر آن برزدی چون که خواست
غمی شد دل موبد از کار او	ز بازی و بیهوده کردار او
به فالش بد آمد هم آن چنگِ گرگ	شخِ گاو و رایِ جوان سترگ
ز کار زمانه غمی گشت سخت	از آن برمنش کودک شوربخت
کجا طالع زادنش دیده بود	ز دستور و گنجور بشنیده بود
سوی موبد موبد آمد بگفت	که: بازی ست با آن گرانبایه جفت
بشد زود موبد بگفت آن به شاه	همی داشت خسرو مر او را نگاه
ز فرزند رنگ رخس زرد شد	ز کار زمانه پر از درد شد
ز گفتار مرد ستاره شُمر	دلش بود پر درد و پیچان جگر
همی گفت تا کردگار سپهر	چگونه نماید بدین کرده چهر
چو بر پادشاهیش بیست و سه سال	گذر کرد شیرویه بفراخت یال
ببازرد زو شهریار بزرگ	که کودک جوان بود و گشته سترگ



پراز درد شد جان خندان اوی وز ایوان او کُرد زندان اوی
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۱۷) نیز ر.ک: فرشادمهر، ۱۳۸۹، ۹۱۵

۳- هم ادیپ و هم شیرویه، پدر خویش را به قتل می‌رسانند اما ادیپ ناخواسته این عمل را انجام می‌دهد و برای پیشگیری از این امر، از سرزمینی که می‌پنداشت بدان تعلق دارد، می‌گریزد.

ادیپ با وجود آن که یک شاهزاده بود ولی دور از محل تولد خویش پرورش یافت و در سرزمین کرنه، رشد و نمو کرد. اما در باب این که ادیپ، پدر خویش را می‌کشد، آمده است: «[ادیپ که اسب‌های پادشاه کرنه را می‌چرانید، در جاده‌ای با لایوس، پدر خود و خدمتکار او پولی فونتس برخورد می‌کند. پولی فونتس به ادیپ دستور داد که راه را برای عبور پادشاه باز کند و چون یکی از اسب‌های [ادیپ] هنوز در میان جاده بود، جارچی اسب را کشت و ادیپ از شدت خشم، پولی فونتس و لایوس را به قتل رسانید و به این ترتیب، پیشگویی سابق عملی شد. در روایت اخیر چنین نقل شده که در این موقع، ادیپ از دلف مراجعت می‌کرد و در آنجا چنین پیشگویی شده بود که او پدر خود را خواهد کشت و با مادر خود ازدواج خواهد کرد. ادیپ که تصور می‌کرد واقعاً پسر پولی پوس [پادشاه کرنه] می‌باشد، از این پیشگویی به وحشت افتاد و به همین مناسبت جلای وطن کرد ولی در راه تب با لایوس مصادف شد و اهانتی که از طرف لایوس به او وارد آمد، موجب تغییر وی گشت.» (گریمال، ۱۳۹۱، ج ۲، ۶۳۸)

در حالی که شیرویه در کمال آگاهی، قاتلی را اجیر می‌کند تا پدرش را به قتل برساند:

«شبی تاریک نور از ماه برده فلک را غول‌وار از راه برده...
چو خسرو خفت و کمتر شد جوابش به شیرین در، سرایت کرد خوابش...
فرود آمد ز روزن دیوچهری نبوده در سرشش هیچ مه‌ری...
به بالین شه آمد تیغ در مشت جگر گاهش درید و شمع را کشت»
(نظامی، ۱۳۶۳، ۴۶)



فردوسی در باب پدرکشی شیرویه، به تفصیل سخن رانده است و آورده:

«بترسید شیروی و ترسنده بود
چنین داد پاسخ که سر سوی دام
شما را سوی خانه باید شدن
بجویید تا کیست اندر جهان
کشنده همی جُست بدخواه شاه
زهر سوهمی جُست بدخواه شاه
بدو گفت که این رزم کار من است
بدو گفت: رو گر توانی بکن
یکی کیسه دینار دارم تو را
یکی خنجری تیز دادش چو آب
چو آن بدکنش رفت نزدیک شاه
بلرزید خسرو چو او را بدید
بدو گفت که: ای زشت نام تو چیست؟
مرا مهرمزد خوانند گفت
بشد مهرمزد خنجر به دست
سبک رفت و جامه از او در کشید
پپچید و بر زد یکی سرد باد

که در چنگ ایشان یکی بنده بود
نیارد مگر مردم زشت نام
بهر آن آرزو رای بایسد زدن
که این رنج بر ما سرآرد نهان
بدان تا کنندش نهانی تباه
چنین تا بدبند مردی به راه...
چو سیرم کنی این شکار من است
وز این بیش مگشای لب بر سخن
چو فرزند او یار دارم تو را
بیامد کشنده سبک پر شتاب
ورا دید پابند در پیشگاه
سرشکش ز مژگان به رخ برچکید
که زاینده را بر تو باید گریست
غریبم بدین شهر بی یار و جفت...
در خانۀ پادشاه را بیست
جگر گاه شاه جهان بردید
به زاری بر آن جامه بر جان بداد»
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶)

۴- ماجرای ازدواج با مادر، هم در باب شیرویه و هم در باب ادیب وجود دارد با این تفاوت که ادیب نادانسته این کار را انجام می‌دهد و آنگاه که از عمل شنیع خویش آگاه می‌گردد، چشمان خود را کور می‌کند:

«من این داستان [ادیب شهریار] را همه از نمایشنامه سوفوکل تحت همین عنوان گرفته‌ام... اودیوس به درون کاخ رفت و خشمگینانه همسرش را می‌جست که در حقیقت مادرش بود. آن



زن را در اتاق خودش یافت که مرده بود. چون آن زن از حقیقت امر آگاه شد، خود را کشت. اودیپوس، ایستاده در کنار جسد آن زن، دست‌ها را بالا برد، نه به این قصد که خودکشی کند. او روشنایی اش را به تاریکی بدل کرد. چشمان خویش را از حلقه درآورد. (در بعضی از روایات آمده است که کرئون، برادر جوکاستا همیشه مخالف اودیپوس بود و او را غاصب مقام شهریاری می‌پنداشت، چون کشته شدن لایوس به دست اودیپوس را ثابت کرد، اودیپوس را نابینا ساخت.)» (همیلتون، ۳۵۰، ۱۳۷۶-۳۵۶)

اما شیرویه-همانند مورد پدرکشی- با کمال آگاهی، خواهان ازدواج با شیرین- اگر چه که مادر خوانده اوست- بوده و همانگونه که هم در شاهنامه و هم در خسرو و شیرین نظامی آمده، علناً از جانب خود، این احساس را نسبت به شیرین ابراز می‌کند و بر زبان می‌آورد:

به آزادی جهان را تخته بردوخت
چوشیران آب‌خَر و شیرویه نامش
در آن طفلی که بودش قرب ده سال
که: شیرین کاشکی بودی مرا جفت»
(نظامی، ۱۳۶۳، ۴۵)

ولی اظهار این معنی نشایست
یکی هفته در این غم بارکش باش
شود در باغ من چون گل شکفته
ز خسرو بیشتر دارم شکوهش
چو سرکه تند شد چون می‌بجوشید.»
(همان، ۴۷)

«چو خسرو تخته حکمت در آموخت
ز مریم بود یک فرزند خامش
شنیدم من که آن فرزند قتال
چو شیرین را عروسی بود می‌گفت

«دل شیرویه را شیرین بیایست
نهانی کس فرستادش که خوش باش
چو هفته بگذرد ماه دو هفته
خداوندی دهم بر هر گروهش
چو شیرین این حکایت‌ها نیوشید

فردوسی نیز در این باره آورده:

که از سوک خسرو برآمد دو ماه
بدان تا سوی کِهتیری ننگری

«به نزدیک او (شیرین) کس فرستاد شاه (شیرویه)
کنون جفت من باش تا برخوری



بدارم تو را هم بسان پددر
وز آن نیز نامی تر و خویتر...
چو شیروی رخسار شیرین بدید
روان نهانش ز تن برپرید
ورا گفت: جز تو نباید کسَم
چو تو جفت یابم به ایران بَسَم»
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸)

و اما شیرین که زنی عفیف بود و راضی نمی گشت تا بدین ازدواج تن در دهد، برای ازدواج چندین شرط می گذارد که یکی از آن‌ها ملاقات با خسرو پرویز مرده در گوردخمه است. او در آنجا جگرگاہ خود را می درد و می میرد (ر.ک: کرتیس، ۱۳۷۳، ۸۸)

۵- در هر دو داستان شاهد آنیم که اشخاص برجسته روایت (شیرویه و ادیب) با کمک بزرگان دولت به حکومت می‌رسند (ادیب از جانب پدربزرگ و بنا بر روایتی از جانب دایی خود، البته پس از این که بر ابوالهول غلبه می‌کند:

ادیب، در ادامه داستان، موجودی عجیب الخلقه به نام ابوالهول را که نیمی از بدنش، بدن شیر و نیم دیگرش زن بود، می‌کشد، با این توضیح که ابوالهول، دو سؤال از مردم تب می‌پرسید. سؤال نخست این بود که: آن کدام موجود است که در هنگام صبح، بر روی چهارپا، ظهر بر دوپا و در هنگام غروب، بر سه پا راه می‌رود؟ جواب انسان بود- که در هنگام صبح که آغاز زندگی و دوران نوزادی اوست- بر چهارپا، ظهر- که هنگام جوانی اوست- بر روی دوپا و در هنگام غروب- که دوران پیری و کهولت سن است- بر روی دو پا و یکک عصا (مجموعاً سه پا) راه می‌رود. سؤال دوم نیز این بود که: کدام دو خواهرند که یکی دیگری را به وجود می‌آورد؟ جواب این سؤال، روز و شب بود. ادیب این معما را حل می‌کند و بدین ترتیب شرّ ابوالهول را- که هر روز مردم تب را به خاطر عدم حلّ آن می‌خورد، از سر آنان کم می‌کند. مردم تب و به روایتی، دایی ادیب و به روایتی نیز پدربزرگ او، سلطنت تب را به ادیب می‌سپارند (ر.ک: گریمال، ۱۳۹۱،

ج ۲، ۶۳۹)



و شیرویه نیز با حمایت زادفرخ که از سرداران سپاه خسرو پرویز بود:

در ادامه داستان با ظلم و سرکشی خسرو و لشکرکشی او به سرزمین‌های دیگر و بیدادش مواجه می‌شویم و ظن بدی که افرادش همچون زادفرخ از او به جان خویش دارند، باعث می‌شود تا شیرویه را از زندان آزاد کنند و بر تخت نشانند:

«همان زاد فرخ زبان برگشاد
همی گفت: لشکر به مردی و رای
سپهد چنین داد پاسخ بدوی
اگر با سپاه اندر آیم به جنگ
گرامی بد این شهریار جوان
چو روز چنان مرد کرد او سیاه
نزند آن زمان شد که بیداد شد
سخنهایش چون زادفرخ شنید
بدو گفت که اکنون به زندان شویم
بیاریم بی باک شیروی را

بدیهای خسرو همه کرد یاد
همی کرد خواهند شاهی به پای
که من نیستم چامه گفت و گوی
کنم بر بدان جهان جای تنگ
به نزد کنارنگ و هم پهلوان
مبادا که بیند کسی تاج و گاه
به بیدادگر بندگان شاد شد
مر او را ز ایرانیان برگزید
به نزدیک آن مستمندان شویم
جوان و دلیر جهانجوی را»
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۲۹)

شیرویه نیز فرمانروایی را از پدر گرفته و او را به تیسفون می‌فرستد:

«به دستور فرمود زآن پس قباد
بگو تا سوی تیسفونش برند

کز او هیچ بر بد مکن نیز یاد
بدان خانه رهنمونش برند»
(همان، ۱۳۳۱)

که قباد در اینجا نام دیگر شیرویه است:

«که این بد گهر تا ز مادر بزاد
به آواز شیرویه گفتم همی
ورا نام شیروی بد آشکار

نهبانی ورا نام کردم قباد
دگر نامش اندر نهفتم همی
قباش همی خواند این پیشکار»
(همان، ۱۳۳۰)



البته نظامی این ماجرا را به نحو دیگری نقل نموده و آورده:

«چنان افتاد از آن پس رای خسرو که آتش خانه باشد جای خسرو»

(نظامی، ۱۳۶۳، ۴۵)

به راستی چرا باید رای خسرو چنان باشد که در آتش خانه جای گیرد؟! در ادامه آمده:

«چو خسرو را به آتش خانه شد رخت چو شیری تند شد شیرویه بر تخت»

(همان)

که البته اگر حمایت درباریان از شاهزاده نباشد، قطعاً او نخواهد توانست چو شیری تند بر تخت نشیند. البته این ماجرا در تاریخ طبری، گرداندهٔ منسوب به بلعمی و تاریخ گزیده نیز آمده و آنجا دلایلی دیگر بر آن ذکر کرده اند (ر.ک: طبری، ۱۳۸۹، ج ۲، ۸۲۸-۸۴۳ و مستوفی، ۱۳۶۴، ۱۲۳). از جمله تاریخ گزیده، علت مرگ خسرو پرویز را نفرین پیامبر اکرم (ص) به خاطر پاره شدن نامه اش از جانب خسرو می‌داند که در نتیجهٔ آن، شیرویه و سپاه، بر او خروج کردند.

۶- هم ژوکاست و هم شیرین در انتهای داستان، آنگاه که با رابطه با فرزند خویش ارتباط پیدا می‌کنند، خودکشی می‌نمایند. شاید چنین به نظر برسد که ژوکاست به خاطر ازدواجش با ادیپ، موقعیتی برتر، از دیدگاه مقایسه‌ای دارد زیرا او ازدواج نموده در حالی که شیرین با شیرویه ازدواج نمی‌کند اما اگر از دیدگاه موتیف ادبی عاشق و معشوقی بنگریم، در خواهیم یافت که آن عشقی که به وصال نمی‌انجامد، نسبت به عشقی که به وصال ختم می‌گردد، در مرتبهٔ والاتری قرار دارد، لذا از این منظر، در این بخش نیز شیرویه در جایگاه بالاتری نسبت به ادیپ قرار می‌گیرد.

نظامی در باب خودکشی شیرین آورده:

«چو مهد شاه در گنبد نهادند بزرگان روی در روی ایستادند

میان در بست شیرین پیش موبد به فراشی درون آمد به گنبد

در گنبد به روی خلق در بست سوی مهد ملک شد دشنه در دست



ببوسید آن دهن کو برجگر داشت
همانجا دشنه‌ای زد بر تن خویش
جراحت تازه کرد اندام شه را
لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش
چنان که آن قوم از آوازش خبر داشت
تن از دوری و جان از داوری رست
مبارک باد شیرین را شکرخواب
که چون اینجا رسد گوید دعایی
بیمارز این دو یار مهربان را
زهی جان دادن و جان بردن او
به جانان جان چنین باید سپردن»
(نظامی، ۱۳۶۳، ۴۸)

جگر گاه ملک را مهر برداشت
بدان آیین که دید آن زخم را ریش
به خون گرم شست آن خوابگه را
پس آورد آنگهی شه را در آغوش
به نیروی بلند آواز برداشت
که جان با جان و تن با تن پیوست
به بزم خسرو آن شمع جهانتاب
به آمرزش رساد آن آشنایی
که الهی تازه دار این خاکدان را
زهی شیرین و شیرین مردن او
چنین واجب کند در عشق شیرین

همین ماجرا را فردوسی نیز به اختصار آورده که برای پرهیز از اطالۀ کلام، از ذکر آن، خودداری کردیم. (رک: فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۴۹)

۷- هم شیرویه و هم ادیب شهریار، با مرگی غمبار از دنیا می‌روند:

پس از مدتی طاعون تب را فرامی‌گیرد و وقتی که مردم در جستجوی علت نزول این بیماری از جانب خدایان برمی‌آیند، راز ادیب فاش می‌گردد. او که از قتل پدر و همبستری با مادر، بسیار خشمگین و غمگین بود، خود را کور کرد و تبعید نمود. مادرش ژوکاست نیز خود را کشت. «بنا به یکی از روایات مربوط به داستان ادیب، وی پس از مرگ ژوکاست، به سلطنت ادامه داد و در طی جنگی که بین او و همسایگانش در گرفت، به قتل رسید.» (گریمال، ۱۳۹۱، ج ۲، ۶۴۱) اما به نظر می‌رسد که داستان اول، مشهورتر و قابل استنادتر باشد چنان که همیلتون گوید: «اما مردم تب - با وجود این که به برکت وجود ادیب، از شر موجود مردمخواری چون ابوالهول رها شده بودند اما او را از شهر - با حالت نایبایی غمبارش - بیرون راندند و آواره بیابان‌ها نمودند.»



«می‌گویند پیشگویی شده بود که اودیپ هر جا بمیرد، آن ناحیه متبرک و مقدّس خواهد بود و به همین مناسبت با اصرار زیادی، اودیپ را در حال احتضار به تب دعوت کردند. اودیپ که در آتیک [از شهرهای باستانی یونان] مورد محبت و احترام تزه [معروفترین قهرمان آتیک] قرار گرفته بود، این دعوت را نپذیرفت.» (گریمال، ۱۳۹۱، ج ۲، ۶۴۱)

با وجود این که ادیب در سرزمینی دیگر در نایبایی مرد ولی از آنجا که نسبت به شیرویه، مردی نیک است و ابوالهول را نابود می‌کند، اگرچه پدر را کشته، با مادر ازدواج می‌کند و چهار فرزند می‌آورد و بدان سبب از جانب خدایان، طاعون به شهر تب نازل می‌گردد، اما باز هم می‌بینیم که در افسانه آمده: «پیشگویی شده بود که هر جایی که ادیب در آنجا بمیرد، مقدّس خواهد بود» و از آنجایی که پیشگویان یونان باستان در اساطیر، از جانب خدایان، به مردم پیغام رسانی می‌کنند، پس این امر (تقدّس محل مرگ ادیب) نیز از جانب خدایان به خاطر سرشت پاکش تعیین گردیده است. اگرچه که عده‌ای به سردستگی زیگموند فروید، دانشمند اتریشی، معتقد به وجود عقده‌ای موسوم به «عقده ادیب» اند که ناشی از عقده‌های روانی کودک پسر است که خواهان ارضای امیال جنسی خویش با مادرش می‌باشد زیرا این افعال به موارد روحی و روانی او مربوط می‌گردند که در بین سنین ۲-۶ سالگی، بروز می‌کنند. (ر.ک: رامین و همکاران، ۱۳۹۳، ج ۱۱، ۳۳۲ و شمیسا، ۲۸۰، ۱۳۹۱-۲۸۲) اما با وجود این امر، باز هم نمی‌توان معصومیت ادیب را نادیده گرفت.

شیرویه را برطبق روایت شاهنامه با زهر می‌کشند:

«در دخمه شاه کرد استوار
برین برنیامد بسی روزگار
که شیروی را زهر دادند نیز
جهان را ز شاهان پرآمد قفیز
به شومی بزاد و به شومی بمرد
همان تخت شاهی پسر را سپرد.»

(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۴۹)

و برطبق روایت طبری از اندوه سرزنش اطرافیان بمرد (ر.ک: طبری، ۱۳۸۹، ج ۲، ۸۴۳) که البته روایت ضعیفی به نظر می‌رسد زیرا کسی که پدرکشی می‌کند و از کودکی سودای ازدواج با مادر را در سر می‌پروراند، چگونه است که یکباره متنبه می‌گردد و از خواب غفلت بیدار شده، آه از نهاد برآورده و از سرزنش دیگران دچار اندوه می‌شود تا به آن جا که از این غم می‌میرد؟!!



البته علاوه بر براعت استهلالی که در باب سرنوشت شیرویه، در هنگام تولد او از جانب کاهنان در شاهنامه نقل گشته، در باب از میان رفتن او و خاندان پادشاهی، از زبان خسرو پرویز در شاهنامه، چنین آمده است:

«بخواهد شدن بخت زاین دودمان
سوی ناسزایان شود تاج و تخت
نماند بزرگی به فرزند من
همه دوستان ویژه دشمن شوند
نماند در این تخمه کس شادمان
تبه گردد این خسروانی درخت
نه بر دوده و خویش و پیوند من
بدین دوده بدگوی و بدتن شوند»
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۳۳۶)

نتیجه‌گیری

با توجه به نکاتی که در باب همگونی شخصیت ادیپ شهریار و شیرویه وجود دارد، باید گفت که: این دو نفر، شخصیتی همسان یکدیگر در اسطوره یونان و تاریخ ایران دارند و از آن جا که تاریخی که خسرو پرویز در قبال لایوس یونانی و شیرویه در قبال ادیپ دارند، متأخرتر است - زیرا این دو شخص از ایران، در دوره ساسانی - بنا بر نقلی که از شاهنامه برایمان به جای مانده است - می‌زیسته‌اند، اگرچه که از نامه باستان به دفتر آمده باشد اما تاریخ نقل روایتی که از ادیپ برجا مانده است، به قرن پنجم پیش از میلاد بازمی‌گردد و با توجه به روابطی که این دو تمدن از زمان هخامنشی با یکدیگر داشته‌اند - تعجبی نخواهد داشت اگر قائل بدین نکته شویم که روایتی که فردوسی در شاهنامه و نظامی در خسرو و شیرین از شیرویه ارائه می‌دهند، به تأثر از روایت یونانی ادیپ باشد زیرا پس از آن، شکل گرفته است. در نهایت باید قائل بدین ایده شد که: شخصیت شیرویه، در مقایسه با شخصیت ادیپ و روابطی که بین عناصر داستانی مرتبط با این دو فرد در روایات مذکور از آن‌ها دیده می‌شود، در حکم مشبه به تفضیلی برای آن (ادیپ) است زیرا نخست: شیرویه با وجود پیشگویی شوم بودنش در نزد خسرو پرویز اما در کاخی دیگر و دور از نظر او، رشد می‌کند و این به مثابه مار در آستین پروردن است زیرا خسرو با وجود این که می‌دانست شیرویه نابودگر حکومت او خواهد بود اما کمر به قتل او نیست و البته در این باره از دیدگاه باورهای ایرانیان کهن - که تسلیم در برابر اراده الهی در آن باورها در اولویت است،



درست بر عکس عقاید یونانی - نباید با خواست پروردگار و تقدیر جنگید. پس شیرویه، خطرناک تر از ادیب خواهد بود زیرا با سرشتی پلید به دنیا می‌آید و حتی در زمان کودکی وقتی که این سرشت خود را آشکار می‌کند نیز اقدامی برای نابودی او از جانب خسرو صورت نمی‌گیرد و اگر چه که از این منظر ممکن است چنین به نظر برسد که وجه شبه منفور بودن در نزد پدر، در داستان ادیب، اقوی از داستان شیرویه است اما بازهم نباید همین نفرت درونی را درباره شیرویه نادیده گرفت زیرا خسرو، خود دشمنش را می‌پرورد اما پدر ادیب خواستار قتل پسرش است لذا وجه شبه دشمن پروری در داستان شیرویه، پررنگ تر از روایت ادیب است. دوم پدرکشی خودخواسته شیرویه در مقایسه با ادیب و ازدواج ارادی و در کمال آگاهی او با مادر است که از این منظر نیز در برابر ادیب در مرتبه والاتری قرار می‌گیرد. سومین مورد، ازدواج ناکام شیرویه در برابر ازدواج حتمی ادیب است که همانگونه که پیش از این نیز دلیل آوردیم، بر طبق روش ازدواج عاشق و معشوقی، عشق ناکام، برتر از عشقی است که به وصال بینجامد و چهارمین و آخرین مورد نیز تنفر عمومی است که در داستان ادیب، در نهایت به حب بدل می‌گردد و مردمی که او را رانده اند، تقاضای بازگشتش را دارند، درحالی که در داستان شیرویه، این تنفر حتی تا لحظه مرگ او نیز از میان نمی‌رود و به روایت فردوسی با زهر او را ازین می‌برند که خود، می‌تواند یکی از نشانه‌های تنفر از او باشد - اگر چه که در تاریخ، این کار، جنبه سیاسی داشته باشد. پس باتوجه به این که وجوه شباهت برشمرده شده در داستان شیرویه، اقوی از داستان ادیب است، می‌توان با قطعیت گفت: شیرویه از دیدگاه اسطوره - تشبیه، در حکم مشبه به تفضیلی برای ادیب است.

منابع و مآخذ

- افشار، غلامحسین صدری و همکاران، ۱۳۸۳، فرهنگ فارسی اعلام، تهران، فرهنگ معاصر.
- رامین، علی و همکاران، ۱۳۹۳، دانشنامه دانش گستر، ج ۱۱، چاپ دوم، تهران، دانش گستر روز.
- سوفوکل، ۱۳۸۵، افسانه‌های تباری، ترجمه شاهرخ مسکوب، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.



- شمیسا، سیروس، ۱۳۹۱، نقد ادبی، ویراست سوم، تهران، میترا.
- طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۹، تاریخ نامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج ۲، چاپ چهارم، تهران، سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۷، شاهنامه (از روی نسخه مسکو) تهران، پارسه.
- فرشادمهر، ناهید، ۱۳۹۱، شاهنامه به نثر، تهران، محمد.
- قدیانی، عباس، ۱۳۸۴، فرهنگ توصیفی تاریخ ایران، ج ۳، چاپ دوم، تهران، فرهنگ مکتوب.
- کرتیس، وستاسرخوش، ۱۳۷۳، اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- گریمال، پی‌یر، ۱۳۹۱، فرهنگ اساطیر یونان و رُم، ترجمه احمد بهمنش، ج ۱ و ۲، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- میرهاشمی، سیدمرتضی، ۱۳۸۷، منظومه‌های کهن عاشقانه، تهران، چشمه.
- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۶۳، خسرو و شیرین، به کوشش برات زنجانی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- همیلتون، ادیت، ۱۳۷۶، سیری در اساطیر یونان و رُم، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۵، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش.